کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴ تاسیس

مجلهٔ
ایران‌شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال ششم، شمارهٔ ۳ — پائیز ۱۳۷۳ (۱۹۹۴م.)

خرس و نان شیرمال

مقدمه

در یکی دو سال اخیر مردی در عرصهٔ سیاست روسیه ظاهر گردیده که با سخنان خویش مردم تحقیر شدهٔ اتحاد جماهیر شوروی سابق را به گرد خود جمع کرده و با وعده‌هایی دربارهٔ تأمین رفاه و آسایش آنان و تقویت قدرت نظامی روسیه و بازگشت این کشور به‌صورت یک ابرقدرت در صحنهٔ سیاست جهانی، توانسته است، برخلاف پیش‌بینیهای صاحبنظران تعداد قابل توجهی از کرسیهای پارلمان روسیه را به حزب خود (حزب لیبرال دموکرات روسیه) اختصاص بدهد. وی مصاحبه‌ها می‌کند و سخنرانیها، و در آنها مطالبی را عنوان می‌سازد که به عقیدهٔ بسیاری از کارشناسان حکایت از عدم تعادل روانی او می‌کند و به همین سبب است که می‌گویند وی با این سخنان مچ خود را باز کرده است و مردم روسیه در انتخابات بعدی او را به کناری خواهند گذاشت، زیرا او در سالهای آخر قرن بیستم از کشورگشایی سخن می‌گوید، در حالی که عقربهٔ زمان هرگز به عقب باز نمی‌گردد. این مرد کسی جز ولادیمیر ژیرینوویسکی نیست. البته اگر چنین مردی در ژاپن، برزیل، اسپانیا و حتی آلمان قدم به صحنهٔ سیاست گذاشته بود و

به‌موفقیت کامل نیز دست می‌یافت، ما را با او کاری نبود. ولی، ازنظر ما، وضع اتحاد جماهیر شوروی سابق و روسیه و کشورهای مشترک المنافع فعلی با ایران، از نظر همجواری و داشتن مرزهای طولانی آبی و خاکی، با دیگر کشورهای جهان قابل قیاس نیست. زیرا بارها صابون روسها — حتی پیش از دوران سیصدسالهٔ رومانوف‌ها و هفتاد سال بعدِ حکومت کمونیستها — به جامهٔ ما ایرانیان خورده است. با این سوابق دنیا به ما حق می‌دهد که به مصداق مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد، با خواندن سخنان نغز آقای ژیرینووسکی واقعاً از آیندهٔ خود بیمناک باشیم و به وجود سازمان ملل متحد و شورای امنیت و سازمانهایی از این گونه هم دل خوش نکنیم که با طناب پوسیدهٔ این‌گونه سازمانها به چاه رفتن نشانهٔ خردمندی نیست. بدین جهت به نظر نویسندهٔ این سطور، ما ایرانیان، تحولات داخلی امپراتوری وسیع روسیه را در هر حال و در زیر هر نام و عنوانی که باشد به هیچ وجه نباید از نظر دور بداریم، زیرا در مقاصد تجاوزکارانهٔ روسیه نسبت به ایران — به‌مانند قرنهای پیشین — هرگز تغییری حاصل نشده است و به یقین در آینده نیز در بر همین پاشنه خواهد چرخید. از تجاوزات روسیه به ایران در دوران رومانوف‌ها فعلاً سخنی به میان نمی‌آوریم، تنها اگر سیاست دوران اخیر روسیه، از زمان روی کار آمدن لنین تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را، اجمالاً از نظر بگذرانیم، می‌بینیم از هنگامی که لنین قدرت را در روسیه به دست گرفت و به نشانهٔ دوستی و تفاهم از مطالبات و دعاوی روسیهٔ تزاری نسبت به ایران چشم پوشید، چه بلاها که روسها در همین دوران دوستی بر سر ایران نیاورده‌اند. نخست نام آذربایجان ایران را برای سرزمین قره‌باغ و نخجوان و شروان و گنجه و بادکوبه و... دزدیدند و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان را در آن طرف رود ارس تشکیل دادند. در همین دوران صلح و آشتی بود که دولت روسیهٔ شوروی در سال ۱۳۲۰ به ایران حمله کرد و شمال ایران را پنج شش سال در تصرف خود داشت. در همان زمان و با حمایت ارتش سرخ بود که حزب تودهٔ ایران را در ایران به راه انداختند، حزبی که گروهی بیشمار از بهترین فرزندان ایران را، که آرزویی جز تعالی و ترقی ایران و رفاه و سعادت هموطنان خود نداشتند — در چند نسل — به سوی خود جذب کرد؛ به‌سوی حزبی که پس از پنجاه سال بالاخره تشت رسواییش از بام فرو افتاد و رهبرانش یکی پس از دیگری به نیات ضد ایرانی آن حزب و نقش «ستون پنجم» آن برای دولت شوروی در ایران اعتراف کردند. درهمین دورهٔ صلح و دوستی بود که عمال دولت روسیه به توسط ایادی خود بذر تجزیه‌طلبی را در ایران افشاندند و بر اساس تعریف لنین از لفظ «ملت»، ایرانیانی را که به زبان و

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

لهجه‌ای به‌جز فارسی سخن می‌گویند، بی‌توجه به علائق و سوابق و پیوندهای تاریخی‌شان با یکدیگر و با ایران و با فارسی‌زبانان، ملتی جدا خواندند، و چون خود با خدا و دین و مذهب سر وکاری نداشتند، به‌جای آن که اختلافهای دینی و مذهبی ساکنان ایران را بهانه‌ای برای تفرقه و تجزیه طلبی قرار بدهند، تفاوت زبانها و لهجه‌ها را محور تبلیغات خود قرار دادند و دربارهٔ خلقهای کرد و لر و آذری (؟) و ترکمن و بلوچ و عرب به تبلیغ پرداختند. به‌علاوه همین اتحاد جماهیر شوروی بود که برای تجزیهٔ دو استان آذربایجان و کردستان از ایران، حزب دموکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری و حزب دموکرات کردستان به رهبری قاضی‌ها را، با حمایت بی‌چون و چرای ارتش سرخ تشکیل داد که خوشبختانه کارش در این باره با ناکامی کامل روبرو گردید. ناگفته نماند که روسها برای عملی ساختن نیّت خود در این زمینه تا کنون آنی غافل نمانده‌اند، چنان که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نیز حزب تودهٔ دشمنِ خدا و دین را در صف «مؤمنین» جا زدند و هم بار دیگر ندای تجزیه طلبی را درگوشه و کنار ایران، در ترکمن‌صحرا و آذربایجان و کردستان و خوزستان به گوش همگان رسانیدند. در چند سال اخیر هم با آن که نام اتحاد جماهیر شوروی از جغرافیای جهان زدوده شده است، باز برخی از باقی‌ماندگان حزب توده و تربیت‌شدگان آن مکتب در ایران و خارج از ایران برای خلقهای مذکور در فوق اشک تمساح می‌ریزند و گریبان چاک می‌کنند و از قرنها «ستم»! «فارسها» به دیگر خلقهای ایران سخن می‌گویند و رفع این «ستم» خیالی را هم تنها در جدا ساختن هر یک از این استانها از ایران می‌دانند و بس.

درست است که امروز روسیه در آستانهٔ تحولی بنیادین قرار گرفته است، ولی به نظر نمی‌رسد که بر اثر تغییرات سالهای اخیر، و یا دگرگونیهای احتمالی آینده در آن کشور، رهبران روسیه ــ چه افراد حاضر در صحنهٔ سیاست و چه کسانی که بعداً جای آنان را خواهند گرفت ــ از مرزهای روسیهٔ دوران تزاری، و یا دوران حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق یک قدم عقب بگذارند. این حداقلی‌ست که اگر بدان بسنده کنند، ما ایرانیان، هم از خداوند باید سپاسگزار باشیم و هم از همسایهٔ شمالی خود. گرچه مصلحت ایران، البته در آن است که هر یک از جمهوریهای آسیایی اتحاد جماهیر شوروی سابق به صورت کشوری کاملاً مستقل درآید بی‌هرگونه وابستگی به دولت روسیه، که امکان چنین وضعی بسیار ضعیف به‌نظر می‌رسد، زیرا هم اکنون با آن که به ظاهر حکومت کمونیستی در آن سرزمین وسیع برچیده شده است، باز همان افراد سرشناس رژیم کمونیستی هستند که رهبری جمهوریهای شوروی سابق را در

دست دارند.

اما این آقای ژیرینووسکی از همین حالا که دستش به عرب و عجمی بند نیست و در روسیه قدرتی و سمت اجرایی ندارد برای ایران و ما ایرانیان خط و نشانهایی کشیده است که به هیچ وجه نباید به سادگی از آن گذشت. به سخنان کسانی هم که می گویند: ای آقا، در آخر قرن بیستم میلادی دیگر کسی خریدار این حرفها نیست. او مردی‌ست دیوانه که یاوه می‌گوید و ژاژ می‌خاید، «جبر تاریخ» را نباید از نظر دور بداریم، چون عصر تجاوز و لشکر کشی به دیگر سرزمینها سپری شده است، مطلقاً نباید توجه کرد. چون معلوم نیست همین مرد محترم وقتی به قدرت برسد، درصدد اجرای نیات خود برنیاید و کشورهای بزرگ جهان هم حداقل با سکوت، بر کارهایش صحه نگذارند. مگر جهان پیش از جنگ دوم در برابر دیوانهٔ دیگری به نام هیتلر جز همین روش چشم‌پوشی و اغماض راهی برگزید؟ و یا مگر خود ما ایرانیان، پانزده شانزده سال پیش شاهد چنین اظهارنظرهای عالمانه‌ای! از سوی «روشنفکران» تحصیل کردهٔ هموطنمان نبودیم که می‌گفتند و به اصرار هم می‌گفتند که محال است قوانین شرعی چهارده قرن پیش مکه و مدینه از جمله قصاص و سنگسار و تشکیل دادگاههای شرع و اجرای تعزیرات و به زیر حجاب بردن زنان و... در ایران به موقع اجرا گذاشته شود، و می‌گفتند و با تاکید هم می‌گفتند که محال است مردم اجازه بدهند ایران به دست «آخوندها» اداره شود. ولی دیدیم که همهٔ این کارها به مرحلهٔ اجرا درآمد، و کارهای انجام شده در رژیم پیشین ــ که به زعم آن «روشنفکران»، تنها در چهارچوب «جبر تاریخ»! انجام پذیرفته بود و پهلوی‌ها و چند نسل از مردم ایران در به ثمر رسانیدن آنها مطلقاً نقشی به عهده نداشتند! ــ همه به کناری نهاده شد. سازمانهای جهانی و دولتهای بزرگ اروپا و امریکا هم آنچه را که در سالهای اخیر در ایران می‌گذرد، نادیده می‌گیرند و آشکارا و پنهان با آن کشور به داد و ستد مشغولند. پس تکیه بر «جبر تاریخ» را باید به کناری گذاشت و مسأله را جدی تلقی کرد.

از سوی دیگر، از یاد نبریم که این مرد روسی موضوع تازه‌ای را هم عنوان نکرده است که آن را تا به حال اسلاف او به صورتهای مختلف نگفته باشند و مشتاق اجرایش نبوده باشند. منتها ژیرینووسکی در طرح برنامه‌هایش زبان دیپلوماسی به کار نمی‌برد و نمی‌خواهد چون سیاستمداران حرفه‌ای به اصطلاح با پنبه سر ما را ببرد، همان طوری که آیت‌الله خمینی نیز از زبان دیپلوماسی چیزی نمی‌دانست یا آن را به کار نمی‌برد. مگر نه این بود که وقتی از وی پرسیدند، اینک که پس از پانزده سال تبعید به وطنتان

برمی‌گردید، چه احساسی دارید؟ پاسخ داد: «هیچی!» (و راستش را هم گفت). در درگیریهای با امریکا عباراتی بر زبان آورد که هیچ سیاستمدار حرفه‌ای مخالف امریکا، حتی شورویِ دوران استالین و مولوتف هم آنها را به کار نمی‌برد، و از جمله مگر نگفت: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». و مگر امریکا را «شیطان بزرگ» ننامید، و از ظلم و تجاوز دو هزار و پانصد سالهٔ امریکای جهانخوار به ایران یاد نکرد!

طرح ژیرینوسکی برای تصرف ایران[1]

او می‌گوید ما در قرن بیست و یکم باید مرزهایمان را گسترش بدهیم. در شمال که با اقیانوس منجمد شمالی سر و کار داریم و متأسفانه راه توسعهٔ کشور ما از آن سو بسته است (البته آلاسکا را پس می‌گیریم). در آسیا به ژاپن و چین و هند (نه هندوستان پس از استقلال، بلکه هند مرکب از هندوستان و پاکستان و بنگلادش) و اسرائیل و اردن و سوریه و عراق کاری نخواهیم داشت، ولی مصالح ما در افغانستان و ایران و ترکیه متوقف می‌شود که به زعم وی این کشورها چون «نان شیرمالی‌ست که متعلق به ماست و باید آن را ببلعیم». وی می‌افزاید که « ... با جهان عرب روابط قدیمی و محکمی داریم و جهان عرب متحد استراتژیک ما در آینده خواهد بود» یا «عربها مجموعه‌ای متکاملند، در حالی که ایران یک کیان مصنوعی‌ست که درمحاصرهٔ دشمنانش می‌باشد. بنابراین لازم است یک ابر قدرت یعنی روسیه نفوذ خود را بر همهٔ این مناطق بگسترد تا به مخاصمات خاتمه دهد». البته با تمام این حرفها جای نگرانی نیست! زیرا این مرد شریف هم از طرفداران جدی سیاست «مسالمت‌آمیز» است و مطلقاً اهل جنگ و لشکرکشی نیست. چه او همان برنامه و سیاستی را پیشنهاد می‌نماید که عملاً از پایان جنگ دوم جهانی به بعد از سوی کشورهای بزرگ در دنیا اجرا می‌شود. چنان که از سال ۱۹۴۵ میلادی تا کنون سربازان کشورهای بزرگ هرگز به روی یکدیگر آتش نگشوده‌اند، اما همین کشورها اسلحه را می‌سازند و به دست دیگران می‌دهند و آنان را با تکیه بر اختلافهای دینی و مذهبی و نژادی و زبانی و قومی و مرزهای جغرافیایی در آسیا و آفریقا و شرق اروپا (در یوگوسلاوی سابق) به جان یکدیگر می اندازند،[2] ولادیمیر ژیرینوسکی نیز می‌گوید «هدف این است که جنگ بین دشمنان ادامه یابد. بگذار آذریها و ارمنیها و تاجیکها و کردها و ابخازی‌ها با هم بجنگند. بگذار افغانها یکدیگر را تکه پاره کنند ... کردها سی میلیون هستند و علیه ظلم ترکیه و ایران به پا خاسته‌اند و می‌توانند تهران و آنکارا را از پای درآورند. ما کسی را نمی‌کشیم. البته ده میلیون کرد و ده میلیون ترک کشته می‌شوند ... ما باید از طریق نابود کردن هویت و تمدن ملتهای

جنوب [مقصود ایران و افغانستان و ترکیه است] هدفهای خود را محقق سازیم»، «ترکیه و ایران جزو مناطقی هستند که نباید دست از آنها برداریم. باید به هر شکل شده به اقیانوس هند برسیم. در آن‌جا آبهای گرم، خرما و میوه‌های شیرین در انتظار ماست و با داشتن آنها ما به منابع عظیم غذایی و مواد خام دست پیدا می کنیم. و درعین حال با کشور دوست و متحد استراتژیک خود عراق همسایه می‌شویم»، «مصلحت عراق ایجاب می کند که ترکیه و ایران ضعیف باشند و این عین مصلحت ماست». به زعم این بزرگمرد، انجام پذیرفتن همهٔ این برنامه‌ها «تنها از راه زبان مشترک یعنی روسی و پول مشترک روبل و سیاست خارجی مشترکی که توسط ما طراحی و اجرا می‌شود عملی است». وی در ضمن به «تناقضاتی که در ترکیب جغرافی سیاسی منطقه [ایران و ترکیه و افغانستان] وجود دارد» نیز اشاره می‌کند و اظهار نظر می‌نماید که این تناقضات «سرانجام به از هم پاشی این دولتها می‌انجامد» و برای وصول به این مقصود باید با استفاده از تمام امکانات خود «زمینهٔ درگیری بین تاجیکستان و افغانستان و ترکمنستان و آذربایجان (که جزء خاک ما خواهد بود) را با بخشهای اشغالی این دو سرزمین (یعنی منطقهٔ ترکمن نشین ایران و آذربایجان شرقی و غربی) و ارمنستان و ترکیه و کردها و ترکها و فارس‌ها و ایران و عراق را هر چه بیشتر گسترش دهیم...». و از همه مهمتر آن که این حضرت ژیرینوسکی ما ایرانیان را نیز، از سر لطف، «بربر» می‌خواند و می گوید «مهم آن است که یک بار برای همیشه مرزهای جنوبی روسیه را مشخص کنیم. این رسالت تاریخی ماست. بربرهای وحشی که در جنوب روسیه زندگی می کنند باید بدانند که روسیه نه‌تنها توانا در دفاع است بلکه می‌تواند به وقتش از عهدهٔ آنها برآید...» و سرانجام نوید می‌دهد که پس از انجام پذیرفتن همهٔ این مقدمات، البته ما «به گسترش تمدن و فرهنگ عظیم خود خواهیم پرداخت» ولی نمی‌گوید کدام تمدن و فرهنگ عظیم؟! از یاد نبریم که چند قرن پیش، شاه عباس دوم، چون رفتار ناشایستهٔ سفیر روس را در یک جلسهٔ رسمی دید، گفت: «حقیقةً این مسکویها هم ازبکهای فرنگستان هستند»![۴]

ناگفته نماند که در سخنان این مرد نه‌تنها تناقضاتی به‌چشم می‌خورد بلکه برخی از مطالبی را که عنوان کرده است از سر جهل و بیخبری‌ست. آن‌جا که می‌گوید «با جهان عرب روابط قدیمی و محکمی داریم و جهان عرب متحد استراتژیک ما در آینده خواهد بود» یا «عربها یک مجموعهٔ متکاملند». مرد، ظاهراً تجربهٔ دو سه دههٔ پیش اتحاد جماهیر شوروی را از یاد برده است که چند بار کوشید حداقل مصر و سوریه را

به‌صورت مملکت واحدی درآورد، یا بین مصر و سوریه و لیبی اتحادیه‌ای شبیه به فدراسیون ایجاد کند و هر بار تیرش به سنگ خورد. اگر عربها یک مجموعهٔ متکامل بودند که این همه کشور عرب زبان از عهدهٔ یک دولت نوبنیاد اسرائیل برآمده بودند. یا در جای دیگر که می‌گوید «باید قبل از این که مسلمانها دخل ما را بیاورند سراغشان رفت» آیا این مرد نمی‌داند که آن «مجموعهٔ متکامل اعراب» مسلمانند و اکثریت مسلمانان جهان را هم تشکیل می‌دهند؟ وی همچنین می‌گوید «اگر ما نبودیم ترکها بر بوداپست مسلط شده بودند و از آن‌جا به سوی شمال می‌رفتند و امروز نروژ و دانمارک و سوئد ترکی حرف می‌زدند و پایتخت ترکها پاریس بود. امروز اسلام سیاه یا زرد هرچه می‌خواهید بگویید مثل وبا به اروپای مسیحی حمله‌ور شده است»؛ «ترکها آمدند و همه چیزها را ویران کردند و قسطنطنیه را به استانبول مبدل ساختند. این اشغال و غصب است. باید جهان مسیحیت متحد شود و بار دیگر زنگها در کلیساهای بیت‌المقدس و قسطنطنیه به صدا درآید». ملاحظه می‌فرمایید که این مرد دیوانه‌وَش هم از نقش دین و مذهب در برانگیختن احساسات مردم بیخبر از همه‌جا غافل نیست، و در عبارت اخیر، هم به حضرت پاپ در واتیکان و هم به تمام مؤمنان مسیحی جهان نوید می‌دهد که من، ولادیمیر ژیرینوسکی جنگهای صلیبی جدیدی را دامن خواهم زد و کار کلیساها را رونقی به‌سزا خواهم بخشید، و در ضمن به سازندگان و صادرکنندگان اسلحه نیز مژده می‌دهد که با آمدن من و اجرای سیاست من بازار فروش اسلحه نه فقط «گرم»، بلکه «داغ داغ» خواهد شد! این موضوع را هم ناگفته نگذاریم که این آقای ژیرینوسکی ظاهراً به شکم خود نیز عنایت مخصوص دارد و از تمام خوردنیها هم بیشتر به شیرینیها و «حلویات» علاقه‌مند است، چه در ضمن بیانات دربار خود تصریح کرده است که چون به جنوب دسترسی پیدا کند فرصتی خواهد یافت تا «نان شیرمال» را با «خرما و میوه‌های شیرین دیگر ببلعد» (نه بخورد)!

از سوی دیگر ناگفته نماند که سخنان این مرد خبر بسیار ناخوشی‌ست برای همهٔ کسانی که در پنجاه و چند سال اخیر در ایران، در حزبها و سازمانهای مختلف فرهنگی و غیره، و با برخورداری از حمایت مستقیم و غیر مستقیم سیاستهای خارجیِ ضد ایران و ایرانی، از هر فرصت برای تجزیهٔ ایران — در زیر عنوان فریبندهٔ «خودمختاری» — کوشیده‌اند و پس از ناکام ماندن کوششهای دولت شوروی در تجزیهٔ آذربایجان و کردستان، سالهاست که در ایران و خارج از ایران، چنان که گفتیم، از «ستم» فارسها بر دیگر اقوام ساکن ایران سخن می‌گویند، که ما در مقالهٔ «زبان فارسی و حکومتهای

ترکان. چگونه زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی اقوام ایرانی شناخته شد»، (ایران‌شناسی، سال ۵، ش۳، ص ۵۹۶-۶۲۶)، به آنان پاسخ داده‌ایم. زیرا این بار، ژیرینوسکی تنها به تجزیهٔ ایران رضایت نمی‌دهد، بلکه در صدد است، پس از هفده ایالتی که روسیه در قرن نوزدهم میلادی از ایران جدا ساخت، بقیهٔ سرزمین موجود ایران را یکجا تصرف کند. البته به احتمال قوی در آن زمان، وی دیگر به تجزیه‌طلبان وطنی از نوع موجود نیازی نخواهد داشت، چه «روز از نو و روزی از نو».

با این مقدمات در درجهٔ اول وظیفهٔ اساسی مقامهای مسؤول دولت اسلامی ایران است که در برابر سخنان مردی که در روسیه جامهٔ جنگ بر تن کرده و هل من مبارز گویان ایران را هدف خود قرار داده است، پاسخی شایسته بدهند. همین حالا، و بلکه خیلی زودتر از امروز، یعنی بلافاصله پس از این که شبکه‌های خبری جهان، سخنان او را پخش کردند، دولت ایران می‌بایست بدین کار مبادرت می‌ورزید. چه سکوت در برابر کسی که داعیهٔ رهبری فردای روسیه را دارد، روسیه‌ای که بارها در طی دوازده قرن اخیر بر سرزمین ایران هجوم آورده است صد در صد خطاست.

نقش کشورهای غربی در ایران‌زدایی

در ضمن، زمان و شرایط موجود را نیز نباید از نظر دور بداریم، چه از سوی دیگر قدرتهای بزرگ غربی هم سالهای دراز است که از جهات مختلف و به‌صورت «مسالمت‌آمیز»! در برابر ایران صف‌آرایی کرده‌اند و به «ایران زدایی» مشغولند. خلیج فارس را خلیج عربی یا خلیج می‌خوانند. «مرکز مطالعات اروپا و عرب» (Centre d'etude Euro-Arab) را در قلب پاریس برپا می‌کنند که محل توطئهٔ کشورهای عرب زبان به عنوان عامل سیاستهای غربی ضد ایرانی‌ست. امارات متحدهٔ عربی نوپا مرکب از چند شیخ نشین کوچک به اشارهٔ همان قدرتمندان، نه فقط خلیج فارس را خلیج عربی می‌خواند و جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی را ملک طلق خود می‌شمارد، بلکه تمام سرزمینهای واقع در شمال خلیج فارس و دریای عمان را نیز «عربستان» می‌نامد. عراق هم که مدتهاست خوزستان را «عربستان» و ارث پدری اعراب و حزب بعث عراق می‌داند. ملک فهد سلطان عربستان سعودی نیز تجدید روابط سیاسی کشورش را با ایران در گرو آن می‌داند که ایران از مالکیت جزایر سه‌گانه دست بردارد! و دولت انگلستان هم اعلام می‌کند که از شکایت امارات متحدهٔ عربی به دادگاه لاهه، در مورد حاکمیت آن کشور بر این جزایر، حمایت می‌نماید. «من و ساقی به هم سازیم (تازیم) و بنیادش براندازیم»!

از این مسائل سیاسی گذشته، بیش از یک قرن است که گروهی از علما و هنرشناسان اروپایی و امریکایی ــ در حد توانایی خود و با امکاناتی که در اختیار دارند ــ در امر «ایران زدایی» نقشی مهم ایفا می‌کنند که ما بارها دربارهٔ آن نوشته‌ایم. اینان از جمله، دانشمندان بزرگ ایرانی را در دایرةالمعارفها و کتابها و مقالات خود «عرب» می‌خوانند. آثار هنری ایران را در چهارده قرن اخیر در زیر عنوانهای «هنر عربی» یا «هنر اسلامی» قرار می‌دهند و حتی اباثی ندارند که در «دایرةالمعارف بریتانیکا» «رقص اسلامی» (Islamic Dance) را هم موضوع مقاله‌ای جداگانه قرار بدهند، و چنان که می‌دانیم برخی از ایرانیان ــ دانسته یا ندانسته ــ نیز با آنان همصدا می‌گردند و در تأیید آنان کتابها می‌نویسند و سمینارها برپا می‌سازند. غم‌انگیزتر از همه آن است که گاهی بعضی از هموطنان خود ما نیز دسته گلهایی در این‌گونه موضوعها به آب می‌دهند که همه در اجرای سیاستهای ضد ایرانی‌ست. چنان که یکی ادعا می‌کند که به طور کلی در چهارده قرن اخیر سرزمینی به نام «ایران» وجود نداشته است و ملیت ایرانی یک ملیت ساختگی و خیالی بیش نیست. وی کتابی نیز به‌زبان انگلیسی در همین موضوع به چاپ رسانده است تا با کاربرد «زبان انگلیسی»، جای تردیدی در صحت ادعای خود باقی نگذارد! او می‌نویسد تنها برخی از مستشرقان بودند که در یکی دو قرن اخیر در اجرای سیاستهای استعماری مسألهٔ وجود کشوری به نام «ایران» را مطرح ساختند و بعد هم «رضاخان» آمد و دنبالهٔ حرف آنان را گرفت! در همین امریکا هم هستند هموطنانی که هرگز کلامی در دفاع از ایران بر زبان نمی‌آورند، ولی هر جا ببینند کسی در دفاع از مرزهای ایران و تمامیت ارضی ایران و مفاخر گذشتهٔ ایران سخن می‌گوید و از میهن دوستی و علاقهٔ خود به آب و خاک نیاکانش سخن به میان می‌آورد، با قیافه حق به‌جانب و فیلسوف‌مآبانه‌ای بی‌درنگ بر وی برچسب «شوونیست» می‌زنند و از آزادی خلقها سخن به میان می‌آورند. دریغا که اینان برای همه دل می‌سوزانند جز برای «ایران»، ایرانی که آنان را در دامان خود پرورده است.

در چنین اوضاع و احوالی‌ست که ژیرینووسکی، هم ما ایرانیان را «بربر» می‌خواند و هم به قول فردوسی «بُن و بار خواهد همی از درخت». زیرا چنان که گفتیم تنها به تصرف بخش یا بخشهایی از ایران رضایت نمی‌دهد، بلکه به‌اصطلاح شمشیر را از رو بسته است و قصد دارد ایران را به کلی از نقشهٔ جهان محو سازد.

از تجاوزات روسها چه می‌دانیم؟

ما از تجاوزات دولت روسیه در دوازده قرن اخیر تاریخ خود چیز زیادی نمی‌دانیم.

شاید قدیم‌ترین مطلبی که از قول روسها خوانده‌ایم و شنیده‌ایم این است که پتر کبیر (۱۶۸۲ـ۱۷۲۵م) گفته بوده است ما روسها باید به آبهای گرم خلیج فارس دسترسی پیدا کنیم. از جنگهای روس و ایران در دوران فتحعلی‌شاه و قراردادهای گلستان (۱۲۲۸ هـ.ق./ ۱۸۱۳م) و ترکمن‌چای (۱۲۴۳/ ۱۸۲۸م) که به تصرف ۱۷ ایالت ایران به دست روسها منجر گردید نیز آگاهیم. از قرارداد ۱۹۰۷م. روس و انگلیس دربارهٔ تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ بیخبر نیستیم، و می‌دانیم که لیاخف روسی فرمانده بریگاد قزاق در ایران که ظاهراً در خدمت دولت ایران بود ولی مستقیم از پترزبورگ کسب تکلیف می‌کرد، در زمان محمد علی شاه قاجار مجلس شورای ملی ایران را به توپ بست و مشروطیت نوپای ایران را تعطیل کرد، و نیز می‌دانیم که روسها، محمد علی شاه مخلوع را با اسلحه و مهمات در نزدیکی استراباد پیاده کردند تا او را بار دیگر در ایران به قدرت برسانند، و نیز می‌دانیم که به ایران اولتیماتوم دادند تا شوستر امریکایی را از ایران اخراج کند. در تبریز ثقة‌الاسلام و چند تن دیگر را به دار آویختند و به داغ کردن و شکنجهٔ مردان و زنان و اطفال دست زدند، و نیز حرم هشتمین امام شیعیان را در مشهد به توپ بستند. فی‌المثل ما از همین حملهٔ وحشیانهٔ روسها به حرم امام هشتم چه می‌دانیم؟ روسها در این ماجرا به طرفداری از مستبدان وارد کار شدند. از چهار سمت با توپ شنیدر گنبد و حرم را مورد حمله قرار دادند. به گنبد ۲۴ گلوله توپ خورده بود. «گنبدهای ایوان مسجد گوهرشاد را که هر وجبش با جواهر فرقی نداشت گلوله‌های توپ سوراخ سوراخ نمود.» در این ماجرا «تیمچه‌های حکاکی و فیروزه‌تراشها را غارت کردند. بازار زرگرها و چند دکان جواهرفروشی که اینها همه در جوار صحن کهنه و نو بود غارت کردند. یک شدهٔ طلای مرصع در بالای ضریح بود که به گلولهٔ مسلسل داغان شده و یاقوتهای قیمتی و زمردهای درشت آن را دزدیدند. یاقوت خوبی از آن را مأژور خارانف برده و پنج روز بعد در بازار می‌فروخت. کسی نخرید و علتش هم معلوم است که چرا نخریدند». در این حمله ۵۶۴ زائر کشته شد و عمارات حرم تا سه روز در دست روسها بود.[۵]

همچنین می‌دانیم که چون ورق برگشت و لنین زمام کارها را در روسیه در دست گرفت، درِ باغ سبزی به ایران نشان داد، ولی از همان زمان تبلیغات کمونیستی در ایران رواج یافت، آنها در سال ۱۲۹۹ خورشیدی جمهوری شوروی گیلان را برپا ساختند که دولتش بسیار مستعجل بود، و چنان که گفتیم در سال ۱۳۲۰ به ایران لشکر کشی کردند و نیز می‌دانیم که سالها بعد، از قول خروشف (زمامداری ۱۹۵۳ـ۱۹۶۴م) نوشتند که گفته

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

بوده است ما فعلاً به ایران کاری نداریم زیرا ایران چون سیبی‌ست که به درختی آویزان است، وقتی برسد در دامان خود ما خواهد افتاد. و در دورهٔ زمامداری برژنف (۱۹۶۴ـ۱۹۸۲م)، نیز حیدر علی‌اف (رئیس جمهور فعلی آذربایجان) که به معاونت نخست وزیر شوروی برگزیده شده بود، صریحاً از الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی سخن گفت.

آنچه از تجاوزات روسها کمتر می‌دانیم

حقیقت آن است که تجاوز روسیه به ایران از دوران پتر کبیر آغاز نمی‌گردد، زیرا درگیری روسها با ایران و تجاوز آنان به خاک ایران و کشتار و غارت ایرانیان بیگناه هم در ساحل دریای خزر، و هم در سرزمینهای واقع در شمال رود ارس که تا دو قرن پیش بخشی از خاک ایران بود، به چندین قرن پیش از روی کار آمدن پتر کبیر می‌رسد. یعنی به دورانی که سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر حکومت می‌کردند و ایران دارای حکومتی مرکزی نبود. ما در فاصلهٔ سالهای ۲۶۶ یا ۲۶۷ تا ۵۷۱ هجری قمری از پنج حملهٔ روسها به ایران آگاهیم. آنان تنها در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری، سه بار از راه دریای خزر به ایران حمله بردند. گرچه ممکن است دو حملهٔ نخستین از سوی پادشاهان روسیه طرح ریزی نشده باشد و گروههایی از روسها خودسرانه برای غارت و به دست آوردن غنیمت به این حملات مبادرت کرده باشند.[۹]

نخستین بار روسها، بنا به روایت ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان، در عهد حسن بن زید علوی (۲۵۰ـ۲۷۰) مشهور به داعی کبیر (سر سلسلهٔ سادات علوی که از ۲۱۵ تا ۳۱۶ در طبرستان سلطنت کردند) به آبسکون حمله کردند. تاریخ این حمله را سال ۲۶۶ـ۲۶۷ نوشته‌اند (ص۲۰ـ۲۲).

دومین حملهٔ روسها را ابن اسفندیار در ذیل حوادث سال ۲۹۸، و در زیر عنوان «آمدن روسها از دریا به تاراج طبرستان» ذکر کرده است: «در این سال شانزده پاره کشتی به دریا پدید آمد از آن روسان و به آبسکون شد». به این حملهٔ روسها در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیرالدین مرعشی که به سال ۸۸۱ تألیف شده نیز اشاره گردیده است: «... و سامانیان هرچند وقت به طبرستان نواب و عمال می‌فرستادند. اصفهبدان با ایشان موافق بودند تا در آن میان جماعتی روسیان به کشتی نشسته بودند از دریا بیرون آمدند و در طبرستان خرابی کردند. آل سامان به استیصال آنها سعی نمودند و به کلی آن قوم را برانداختند» (ص۲۲ـ۲۳).

سومین حملهٔ روسها در سال ۳۰۱ مفصلتر و طرح‌ریزی شده‌تر از دو حملهٔ پیشین آنان

بود. دربارهٔ این حمله، هم ابن‌اسفندیار در تاریخ طبرستان، و هم مسعودی در مروج الذهب سخن گفته‌اند. مسعودی نوشته است: «که سال ۳۰۰ هجری گذشته بود که قریب پانصد کشتی که بر هر کدام آن یک صد نفر سوار بود... وارد دریای خزر گردیده و قشون خود را در گیلان و دیلم و طبرستان و آبسکون پیاده کرده و بلاد النفاطه و آذربایجان را غارت و زنان و بچگان را اسیر نموده و همه‌جا را آتش زده و سوزاندند. مردم که تا آن وقت هیچ‌گاه مورد حمله و هجومی از طرف دریا نشده و در آن سواحل جز کشتی تجارتی و ماهیگیری ندیده بودند از جور روسها ناله و فغان بلند نمودند. روسها با گیلانیها و دیلمیها و گرگانیها و اهالی اران و بیلقان و آذربایجان* که در تحت سرکردگی سرداری که از طرف یوسف بن ابی الساج نامیده شده بود گرد آمده بودند جنگیده و پس از آن که از غارت ممالک ساحلی برگشتند، در جزیره‌ای که در چند میلی باکو (بلاد النفاطه) از شیروان واقع بود سکنی گزیدند.» روسها که با موافقت خاقان خزر و عبور از سرزمین آنان این حمله را آغاز کرده بودند، در بازگشت باجی هم به خزران دادند، ولی سرانجام مسلمانان دست به دست هم دادند و روسها را در راه بازگشت تار و مار کردند و بدین جهت بود که روسها تا بیست سال بعد به فکر تجاوز به ایران نیفتادند. این حمله در دورهٔ پادشاهی ایگور (از ۲۹۹ یا ۳۰۰ ـ ۳۲۳ یا ۳۳۴هـ. ق.) سومین پادشاه روس صورت گرفت (ص۲۶-۳۰).

چهارمین حملهٔ روسها به ایران به آذربایجان و شهر بَردعه بود در سال ۳۳۲. دربارهٔ این حمله ابن‌اثیر در الکامل فی‌التاریخ در ذیل وقایع سال ۳۳۲ نوشته است «یک دسته از روسیان از طرف دریا [دریای خزر] به سوی آذربایجان روانه شدند. از دریا وارد رودخانه کُر که رودخانهٔ بزرگی‌ست شده تا بردعه جلو آمدند و چون بدان‌جا نزدیک شدند مرزبان بردعه با قشونی بیش از پنج هزار نفر که مرکب بود از دیلمیها و داوطلبان به مقابلت آنها پرداخت» ولی مسلمانان شکست خوردند و همه کشته شدند و روسها شهر را گرفتند و به مردم امان دادند مشروط بر این که با آنان خوش‌رفتاری کنند و چون خواستهٔ آنان عملی نشد به مردم فرمان دادند که ظرف سه روز شهر را ترک کنند و سپس «روسها دست به شمشیر به جان آنها افتاده و عدهٔ زیادی را کشتند و متجاوز از ده هزار نفر را اسیر کردند و باقی‌ماندهٔ مردم را در مسجد جامع جمع نموده و گفتند باید جان خود را بخرید و الا ما شما را خواهیم کشت. یک نفر نصرانی واسطهٔ بین آنها شد و قرار گذاشت هر نفر از آنها به بیست درهم جان خودش را بخرد. ولی فقط عقلا به این شرط

* توجه بفرمایید که در این متن معتبر، اران و آذربایجان نام دو منطقهٔ جداست.

تن دادند. روسها همین که دیدند از اسیرها چیزی حاصل نمی‌شود تمام آنها را از اول تا آخر کشتند و تنها دستهٔ کمی از مردم، جانی از میانه به در بردند. روسها اموال مردم را تملک نموده و اسرا را بنده نموده و زنان صاحب جمال را برگزیدند». مسلمانان تا مدتی زد و خورد با آنان را ادامه دادند ولی سرانجام روسها با غنائمی که به‌دست آورده بودند به سرزمین خود بازگشتند. در این هجوم سخن از شیوع بیماری وبا در بین روسها نیز به میان آمده است به سبب آن که «میوهٔ بسیار خورده بودند» (ص۳۲ـ۳۸). قابل توجه آقای ژیرینووسکی در موقع بلعیدن خرما و میوه‌های شیرین جنوب!

«... ابن مسکویه که خود او نزدیک به زمان این حادثه می‌زیسته و چگونگی آن را از کسانی که در اران و بردعه حاضر و حادثه را به چشم خود دیده بودند تحقیق نموده، در ضمن حوادث سال ۳۳۲ به تفصیل» در این باب سخن گفته است. کسروی پس از نقل نوشتهٔ ابن‌مسکویه اظهار نظر می‌کند که: ۱ ـ تاریخ سال ۳۳۲ برای حملهٔ روسها نادرست است؛ ۲ ـ هجوم آنها به اران در اواخر سال ۳۳۳ (در ماه آخر بهار یا ماه نخستین تابستان) بوده، ولی بخش عمدهٔ جنگها در پائیز ۳۳۴ روی داده است.[۲]

در بین حملهٔ چهارم و پنجم روسها به ایران، آنان در سال ۳۵۴ به فرماندهی سویاتوسلف، پسر ایگور و چهارمین پادشاه روسیه با خاقان خزر که خاک وی در نواحی شمال و شمال غربی بحر خزر واقع بود جنگیدند و آن سرزمین را تصرف کردند. در این زمان بود که روسها برای نخستین بار در شمال دریای خزر مستقر گردیدند، و از این به بعد است که تصرف سرزمینهای واقع در جنوب مطمح نظر زمامداران روسیه قرار گرفته است (ص۴۵ـ۴۶)، همان نقشه‌ای که پتر کبیر داشت و اینک آقای ژیرینووسکی درصدد اجرای آن برآمده است.

پنجمین حملهٔ روسها در سال ۵۷۰ یا ۵۷۱ به شروان بود که با یاری خزرها و با سپاهی بسیار به این شهر حمله بردند و شروانشاه آنان را هزیمت داد. خاقانی به این حملهٔ روسها در اشعار خود اشاراتی دارد، از جمله:

در جزیره رانده یک دریا ز خون روسیان	موج از آن دریای خون کوه کلان انگیخته...
از سر کفار روس انگیخته گردی چنانک	از سران روم شاه الب ارسلان انگیخته
یک دو روز این سگ‌دلان انگیخته در شیروان	شورشی کارژنگ در مازندران انگیخته
شهنشاه انگیخته امروز در دربند و روس	شورشی کان سگ‌دلان از شیروان انگیخته

(ص ۴۶ـ۴۹)

ناگفته نماند که در تمام این دوران از روابط سیاسی بین دو کشور اثری به چشم

نمی‌خورد. از طرف دیگر پس از این دوره، روسها نیز به مانند ما ایرانیان متجاوز از دو قرن اسیر مغولان بودند تا در سال ۸٦۷ ایوان سوم از فرمانبرداری مغولان سرپیچی کرد (ص۹۸ـ۱۰۷).

تجاوزات روسها به ایران پس از برقراری روابط سیاسی

روابط سیاسی و تجاری ایران با روسها در دوران شاه عباس اول و با اعزام سفیر از هر دو جانب رسماً در سال ۹۹۷ آغاز گردید، گرچه پیش از این تاریخ نیز اوزون حسن از سلسلهٔ آق‌قوینلو به مبادلهٔ سفیر با روسیه اقدام کرده بود و پادشاهان صفوی پیش از شاه عباس نیز کم و بیش با روسها روابط محدودی داشتند. اما در سال ۱۰۲۲ میخائیل فئودورویچ رمانوف مؤسس سلسلهٔ رومانف نظر به پیشرفتهای شاه عباس اول در قفقاز و گرجستان درصدد ایجاد روابط نزدیک با ایران برآمد. وی امید داشت اگر در آینده جنگی بین روسیه و مملکت دیگری روی دهد، از ایران سپاهی به مدد او فرستاده شود. بدین جهت در همان سال اول سلطنت خود سفیری به دربار ایران گسیل داشت. شاه عباس اول او را به گرمی پذیرفت و به سلامتی اولین پادشاه رومانف جامی شراب نوشید، و چند روز بعد به سفیر روس گفت «به پادشاه خود بگویید که آرزوی ما نیز آن است که با شما برادرانه و دوستانه زیست نماییم که دوستهای شما دوستان ما و دشمنان شما دشمنان ما باشند.» و نیز افزود «به برادر معظّم من پادشاه روس بگو که اگر پول و قشون برای او لازم باشد حاضرم بفرستم...» ناگفته نماند که سر و وضع این هیأت سیاسی روسیه و طرز رفتار آنها بدان‌سان بود که موجب استهزای درباریان گردید» (ص ۱٤٦ ـ ۱٤۹).

موضوع مهم دیگر آن است که روسها در بخشی از این دوره، هم با «ایران» روابط سیاسی داشتند و هم با «گیلان» به‌طور جداگانه و مستقل. برخورد قیصر روس، با فرستادهٔ احمدخان گیلانی که به همراه سفیر شاه عباس به روسیه رفته بود بسیار قابل توجه است. قیصر روس به «احمدشاه» نامه‌ای نوشته و او را «امیدوار به الطاف» خود نموده و اظهار امیدواری کرده بود که ابواب تجارت بین گیلان و روسیه مفتوح باشد و احمدخان را «در زیر سایهٔ روسیه نگاهدارد». وی خطاب به احمد خان می‌گفت «همیشه می‌توانید منتظر مراحم ما باشید». البته شاه عباس اول که درصدد ایجاد حکومت مقتدر مرکزی در ایران بود درصدد برآمد بساط حکمرانی حاکم گیلان را نیز برچیند. احمدخان چون از تصمیم شاه عباس آگاه گردید، در سال ۹۹۹ سفیری به دربار مسکو گسیل داشت. سفیر در آن‌جا «اظهار داشت که شاه گیلان می‌خواهد در تحت حمایت روسیه باشد و

متمنی‌ست که همان‌طور که به شاه بخارا از تاتارها قوای لازم می فرستید به گیلان نیز بفرستید». دولت روسیه تقاضای او را پذیرفت. ولی سفیر شاه گیلان در بازگشت چون به حاجی طرخان رسید، دریافت که شاه عباس گیلان را تصرف کرده است (ص ۱۱۵، ۱۲۰_۱۲۵، ۱۲۸_۱۳۱).

مبادلهٔ سفیر بین ایران و روسیه در دوران شاه عباس اول و جانشینانش همچنان ادامه داشت، و این در حالی بود که کفهٔ ایران بر کفهٔ روسها می‌چربید، ولی از زمان شاه سلطان حسین صفوی و پتر کبیر وضع به شکل دیگری درآمد. پتر کبیر می‌خواست از طریق ایران با هندوستان روابطی برقرار سازد. او در سال ۱۱۲۷ سفیری به دربار شاه سلطان حسین فرستاد، آن هم در زمانی که شاهزادگان گرجی چند بار به دربار قیصر روس نمایندگانی فرستاده و توجه او را به ایالات قفقاز جلب نموده بودند. پس قیصر روس سفیری به ایران فرستاد، وی مأموریت داشت که «در خصوص ایالات ساحلی خزر و آنچه راجع به آنهاست از مصبّها و بنادر... اطلاعات صحیح در دست داشته باشد و... مخصوصاً دستورالعمل داشت که دربارهٔ ایالت گیلان تحقیقات دقیقه...» نماید، این سفیر که از خطر افغانها در ایران آگاه شده بود و نیز از سستی تعلق ایالات قفقاز به ایران، و از علائق اقوام مسیحی آن منطقه، به خصوص گرجی‌ها به روسیه مطلع گردیده بود، پتر را از جهات مختلف از موقعیت ایران آگاه ساخت. ناگفته نماند که سفیر، پیش از بازگشت به روسیه، با شاه سلطان حسین قراردادی بست که از جمله به موجب آن به دولت روسیه حق داده شده بود قنسولی مستمر در گیلان داشته باشد. از سوی دیگر پتر یکی از نظامیان روس را نیز مأموریت داده بود که از مصبّ رودخانهٔ ترک تا کنار ساحل گیلان را از راه خشکی بپیماید و اطلاعات خود را در این باب به هیأت عالی نظامی بفرستد. پتر وقتی از جنگ با سوئد فراغت یافت، قصد ایران کرد و از فرصت خاصی نیز استفاده جست. چه پیش از این در داغستان و لگزیه [=لزگیه] خسارات مالی و جانی به رعایای روس مقیم آن نواحی وارد شده بود و نیز در همان اوقات شاهزاده‌ای روسی به دست اوزبکهای رعیت ایران به قتل رسیده بود، پس پتر سفیری برای جبران این خسارتها به ایران فرستاد. سفیر موقعی به ایران رسید که از شاه سلطان حسین صفوی خبری نبود. محمود افغان به سفیر «جواب داد که وی را بر لگزیه اقتداری نیست و خوب است پتر کبیر حمایت تبعهٔ خود را خودش بر عهده بگیرد». پتر که جز این چیزی نمی‌خواست بهانه‌ای به دست آورد و در سال ۱۱۳۴ با سپاهی عظیم به سرکردگی خود به سوی ایران به راه افتاد و نخست در حاجی طرخان «بیان‌نامه»ای در توجیه

لشکرکشی خود به قفقاز خطاب به ساکنان آن سرزمین به زبانهای تاتاری و ترکی و فارسی صادر کرد بدین مضمون که چون «به مال و شرف ملت روسیه از طرف اشرار تجاوز شده و سرکوبی اشرار برای اعلیحضرت شاه ایران «به مناسبت عدم قدرت برایشان مقدور نیست» ما خود را مجبور دیدیم که برای سرکوبی طاغیان روان شویم. و آن‌گاه به ساکنان قفقاز از ایرانی و غیر ایرانی، خواه ارمنی و خواه گرجی اطمینان داده بود که به هیچ وجه نمی‌خواهیم به کسی تعدی روا داریم «ولی به شرطی که شماها هم ما را دوست خود دانسته و آسوده در خانه‌های خود نشسته، بیهوده هراسان نباشید و به خیال این که مال شما به غارت خواهد رفت و باید مال خود را معدوم نموده و فرار کنید، نیفتید، ولی اگر به گوش ما برسد که شما هم با اشرار سرًا و علناً همدست شده و با پول و آذوقهٔ خود به آنها کمک می‌کنید ... ما نیز مجبور خواهیم شد که شماها را هم جزو دشمنان خود محسوب داشته و بدون هیچ‌گونه رحم و گذشتی کار شما را به آتش و شمشیرحواله کنیم و شماها را به دار آویخته و مال و دارایی شما را در معرض چپاول قرار دهیم ...» (ص۱۶۹ـ۱۷۷).

پتر به نمایندهٔ روس در ایران نیز پیغام داده بود که به مقامهای ایرانی اظهار بدارد که «مقصود او از قشون کشی به قفقاز قلع و قمع یاغیان و اشرار است» و نیز به دولت ایران اطلاع بدهد «که دولت روسیه حاضر است در صورتی که دولت ایران لازم بداند برای مساعدت باپادشاه ایران در رفع اختلالات داخلی هم قشون بفرستد، ولی در عوض این خدمت دولت ایران باید یکی از ایالات واقعه در ساحل دریای خزر را که در نتیجهٔ اغتشاشات داخلی ایران به دست عثمانیها افتاده بود به دولت روس واگذار نماید» (ص۱۷۸). پتر در راه بازگشت از قفقاز پس از رسیدن به حاجی طرخان، فرستادهٔ حاکم گیلان را به حضور پذیرفت. پیام حاکم گیلان این بود که «شهر رشت در محاصرهٔ قشون افغان است و اگر پتر قشونی بدان طرف بفرستد، وی حاضر است شهر را تسلیم قشون روس نماید. لهذا پتر، سرهنگ شیپوف را مأمور نمود که با یک دسته قشون از راه دریای خزر به گیلان برود». شیپوف در سال ۱۱۳۵ بر رشت و قسمت بزرگی از آن ایالت دست یافت و وقتی شاه طهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵ـ۱۱۴۴) به وی پیغام فرستاد که خود او از عهدهٔ مدافعهٔ خاکش بر می‌آید و محتاج به مساعدت روسیه نیست و خوب است هر چه زودتر به روسیه مراجعت نماید، او جواب داد به امر قیصر روس آمده است و به امر او خواهد رفت. شاه طهماسب به حاکم رشت فرمان داد سپاهی گرد آورد، ولی کاری از پیش نرفت. از سوی دیگر پتر یکی از سرداران خود را نیز مأمور محاصرهٔ باکو

نمود و پس از ۲۲ ماه مقاومت، باکو سقوط کرد. در این مورد نیز نمایندهٔ روس به شاه طهماسب اظهار داشت که مقصود دولت روس از تصرف باکو قلع و قمع یاغیهاست. با آن که ایران جواب داد دولت ایران چهار سال است به خوبی از داود بیگ جلوگیری نموده و محتاج کمک شما نیست، اما روسها به آن وقعی ننهادند (۱۷۸ـ۱۷۹).

در این هنگام اسمعیل بیگ ایلچی ایران پس از ورود به پترزبورگ مجبور شد عهدنامه‌ای با دولت روسیه منعقد کند سراپا به نفع روس. بر طبق این عهدنامه پتر تعهد می‌کرد که افغانها را از ایران براند و طهماسب میرزا را به سلطنت برساند «و در عوض دولت ایران شهرهای دربند و باکو را به ملحقات آنها تا ساحل دریای خزر و ایالتهای گیلان و مازندران و استراباد را به روسیه واگذارد...» البته این عهدنامه به مرحلهٔ اجرا نرسید. پس از آن روس و عثمانی با استفاده از اوضاع آشفتهٔ ایران در سال ۱۱۳۶ عهدنامهٔ اسلامبول را بین خود امضاء کردند. «مطابق این عهدنامه داغستان و قسمت شمالی شیروان [شروان] و ایالتهای گیلان و مازندران و استراباد ملک روس، و ولایات شمال غربی ایران یعنی ارمنستان و آذربایجان و کردستان تا کرمانشاهان و همدان... ملک عثمانی شناخته می‌شد...». این قرارداد نیز به مرحلهٔ اجرا درنیامد. ولی گفتنی‌ست که پتر در سال ۱۱۳۶ دستور محرمانه‌ای خطاب به ماتوشکین فرماندهٔ قوای روس در گیلان صادر کرد بدین مضمون که «ایالات ساحلی بحر خزر را به تدریج از مسلمانان و مخصوصاً از سنّیها و اتباع و طرفداران عثمانی بپردازد و به‌جای آنها تا حد مقدور از ارامنه و گرجی و غیره از مسیحیان بدان‌جا کوچ بدهد...». در این هنگام پتر کبیر درگذشت و اجرای نقشهٔ تجاوزکارانهٔ خود را به جانشینانش سپرد! (ص۱۷۹ـ۱۸۳).

دنبالهٔ داستان را باید به اجمال تمام با ظهور نادرشاه آغاز کنیم که چون وی دشمنان ایران را یکی پس از دیگری بر سر جای خود نشاند، روسها با وی از در مسالمت درآمدند و بعضی از ایالات بحر خزر را که متصرف شده بودند تخلیه کردند و در نتیجه در پایان سال ۱۱۴۸ به همت نادر کلیهٔ شهرهای ایران از دست افغانان و عثمانیان و روسها مستخلص گشت. در آغاز سلطنت قاجاریه، نیز چون هراکلیوس در گرجستان خود را تحت حمایت روسها قرار داد، و در ضمن در سال ۱۲۰۰ هم روسها در شهر اشرف کارخانهٔ تجارتی برپا کردند و بعد معلوم گردید از تأسیس آن مقاصد سیاسی دارند، آقامحمدخان با شصت هزار سپاه به طرف مغان و داغستان و ایروان حرکت کرد. گروهی از حکمرانان آن منطقه از در اطاعت درآمدند ولی هراکلیوس به مدافعه برخاست و به سختی شکست خورد. آقامحمد خان وارد تفلیس شد و به کشتن و اسیر کردن و غارت اموال

مردم پرداخت و با رفتار خشن خود لکهٔ ننگی بر دامان ایران به‌جا گذاشت.

***

با توجه به آنچه گذشت، تصدیق نمی‌فرمایید که سخنان ولادیمیر ژیرینووسکی را نباید سرسری گرفت. چه سخنان او چیزی جز صورت تبلور یافتهٔ طرحها و نقشه‌های روسیه در دوازده قرن گذشته نیست. دولت روسیه‌ای که تاریخ بنیانگذاریش حداکثر به سال ۸۰۰ میلادی (۱۸۴ هـ. ق.) می‌رسد که دربارهٔ آن نوشته‌اند در آن سال نخستین دولت روس در شهر کیف تشکیل گردید،[۸] در مدت سه چهار قرن اخیر با تجاوزات خود توانسته است تمام قفقاز و بخشی از خراسان قدیم و تمامی ماوراءالنهر و سراسر شمال قارهٔ آسیا را به تصرف خود درآورد. گرچه اتحاد جماهیر شوروی سابق که اینک نامی دیگر به خود گرفته است، این روزها در وضعی نابسامان به‌سر می‌برد ولی از یاد نبریم که وسیع‌ترین کشور جهان است که بیش از نیمی از اروپا و تقریباً دو پنجم آسیا را در تصرف دارد و قریب دو قرن است که کشور ایران از سوی شمال تنها با آن کشور مرزهای خاکی و آبی دارد. سخنان سیاستمداران چنان کشوری را با چنان سوابقی، سرسری گرفتن کار خامانی‌ست که تنها در فکر حفظ قدرت چند روزهٔ خود هستند، و نه به ایران می‌اندیشند و نه به فردای ایرانیان در این جهان بی‌فریاد.

موضوع مهم دیگری که در بررسی اجمالی تاریخ ایران و روسیه جلب توجه می کند آن است که روسها تا اواخر جنگ اول جهانی که دولت مقتدر عثمانی بر سر پا بود، چشم طمع به آذربایجان ما ندوخته بودند و فکر و ذکرشان این بود که در درجهٔ اول گیلان و سپس مازندران و تمامی سرزمینهای واقع در جنوب دریای خزر را به تصرف خود درآورند که آخرین تلاش ناکام ایشان در این زمینه تشکیل جمهوری شوروی گیلان بود به دست میرزا کوچک‌خان و یارانش. پس باید توجه داشته باشیم که قیام میرزا کوچک خان و کوشش او برای استقلال گیلان، از نظر روسها، مسبوق به سیاست آن دولت در چند قرن گذشته بوده است. حال، خودِ میرزا کوچک‌خان می‌دانسته است که برای اجرای چه نقشه‌ای در دام افتاده است یا نه، خدا داناست. و بدین جهت قیام او را به هیچ‌وجه نباید فی‌المثل در شمار قیام کسی مثل کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان قرار داد. ولی از زمانی که دولت عثمانی سقوط کرد، و روسها چنان که گفتیم با مآل‌اندیشی خاص بخشی از مناطق واقع در شمال رود ارس ــ یعنی اران (قره‌باغ، نخجوان، بادکوبه، شروان، گنجه و...) ــ را آذربایجان نامیدند، توجه خود را یکباره از گیلان به آذربایجان ایران معطوف ساختند که این سیاست همچنان ادامه دارد و سخن

گفتن از «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» و تُرک خواندن نظامی و خاقانی و... همه برای آن است که نشان بدهند آذربایجان یکپارچه‌ای در دو سوی رود ارس وجود داشته است که به‌مانند کشور کره به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شده است و باید آن دو را به هم پیوست، یعنی آذربایجان ایران را ضمیمهٔ قره‌باغ و نخجوان کرد! و چه دردناک است که معدودی از هموطنان آذربایجانی ما هم در ایران و امریکا و اروپا می‌کوشند پای خود را دقیقا جای پای روسها بگذارند و بدین جهت در گفته‌ها و نوشته‌های خود با افتخار تمام از آذربایجان شمالی و جنوبی یاد می‌کنند.

جلال متینی

یادداشتها:

۱ ـ آنچه در این مقاله از ولادیمیر ژیرینوسکی در بین نشانه‌های نقل « » و یا به‌طور غیر مستقیم از وی نقل شده، همه برگرفته از مصاحبهٔ او با روزنامهٔ الحیاة چاپ لندن است که علیرضا نوری زاده آن را به فارسی ترجمه کرده و با مقدمه‌ای در ذیل عنوان «ولادیمیر ژیرینوسکی: پروازی به سوی آبهای گرم!» در مجلهٔ روزگار نو (دفتر چهارم، سال سیزدهم، شمارهٔ مسلسل ۱۴۸، ماهنامهٔ خرداد (جوزا) ۱۳۷۳)، پاریس چاپ کرده است.

۲ ـ از جمله روزنامهٔ «لوس انجلس تایمز» در مقاله‌ای زیر عنوان «ما در بازار اسلحه شمارهٔ یک هستیم»، نوشتهٔ بروس آلن و مایکل کلوسون، می‌خوانیم که «پنتاگون در نظر دارد میلیونها دلار تجهیزات مستعمل نظامی را با قیمتهای نسبهٔ نازل بفروشد و از این پول برای خرید سیستمهای سلاحی کاملتر استفاده کند... این استراتژی نتایج خود را به ظهور رسانده است. سال گذشته شصت درصد سلاحهایی که به جهان سوم فروخته شده از امریکا صادر شده است و این از مجموع سلاحهایی که به سایر کشورها فروخته شده بیشتر است. فروش سلاحهای امریکا در سال ۱۹۹۳ بیش از سی و یک بیلیون دلار بوده و این در حالی‌ست که در سال ۱۹۹۱ این رقم کمی از دوازده بیلیون بیشتر بوده است...» به نقل از دکتر محمود عنایت، «شمارهٔ یک در فروش اسلحه»، پیام آشنا، سال ۶، ش ٦٤، تیر ۱۳۷۳، ص۳۳ـ۳۵. این تنها امریکا نیست، کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق و روسیه فعلی، چین، کره شمالی و کره جنوبی، اسرائیل، فرانسه، انگلستان، حتی برزیل... نیز اسلحهٔ مورد نیاز جهان سوم را به خوبی تأمین کرده‌اند و می‌کنند. از جمله می‌توان به کتاب *Profits of War* نوشتهٔ Ari Ben Menashe مراجعه نمود و آشکارا دید که انسان دوستان سالهای پایان قرن بیستم و عاشقان بیقرار دموکراسی و حقوق بشر چگونه در جنگ عراق با ایران، بیلیونها دلار اسلحه به ایران و عراق فروختند و آن دو کشور را به خاک سیاه نشاندند.

۳ ـ رجوع شود به زیرنویس ٦ همین مقاله.

٤ ـ دربارهٔ این موضوع رجوع کنید به جلال متینی، «ایران در گذشت روزگاران» (ایران‌شناسی، سال٤، ش۲، ص۲۳۳ـ۲۳۵؛

Mostafa Vaziri, *Iran as Imagined Nation: The Construction of National Identity* (New York & Paragon House, 1993, pp 261).

۵ ـ مشروطهٔ گیلان، از یادداشتهای رابینو، به انضمام وقایع مشهد در ۱۹۱۲، به کوشش محمد روشن، رشت،

۱۳۵۲، راپینو که مأمور سیاسی دولت فرانسه بود، مطالب خود را به خط فارسی نوشت و برای کاظم زادهٔ ایرانشهر که در آن زمان در لندن بود فرستاد، و کاظم‌زادهٔ ایرانشهر برای آن که مشکلی، از نظر سیاسی برای راپینو پیش نیاید آن را به خط خود رونویس کرد و نسخهٔ دستنویس خود را برای ادوارد براون فرستاد. آنچه در داخل علامت نقل « » آمده منقول از یادداشتهای راپینو است و نیز تعداد کشته شدگان و...

۶ ـ آنچه دربارهٔ حمله‌های پنج گانهٔ روسها به ایران، و روابط ایران و روسیه تا پایان دورهٔ شاه سلطان حسین در این مقاله آمده، همه برگرفته از کتاب تاریخ روابط روس و ایران، نگارش محمد علی جمال‌زاده، (از انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۲ در ۲۴۹ صفحه) است. توضیح این موضوع را لازم می‌داند که نویسندهٔ این سطور در این قسمت بهیچ وجه قصد استقصای کامل نداشته و تنها به ذکر رؤوس مطالب از کتاب مورد بحث، و نیز تاریخ طبرستان، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مروج الذهب، والکامل بسنده کرده است. علاقمندان برای شرح و تفصیل کامل این وقایع باید به کتب تاریخی مراجعه نمایند. کتاب تاریخ روابط روس و ایران، در بخش «گلگشتی در انتشارات فارسی» (ایران‌شناسی سال ۶، شمارهٔ ۲، ص ۳۷۰ـ۳۷۱) معرفی گردیده است.

در این مقاله هر جا از کتاب تاریخ روابط روس و ایران مطلبی اخذ گردیده، شمارهٔ صفحات آن کتاب در داخل پرانتز، پس از مطالب منقول، ذکر شده است.

۷ ـ احمد کسروی، شهریاران گمنام، بخش نخستین، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵، ص ۶۴ـ۷۵.

۸ ـ *The World Book Encyclopedia*, Vol.16, Field Enterprises Educational Corporation, Chicago, London, 1969.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی